دوفصلنامه علمی ـ ترویجی مطالعات اصول فقه امامیه
سال دهم/ شماره ۲۰/ پاییز و زمستان ۱۴۰۲

Biquarterly Journal of Promotion of Imamiyah Principles of Jurisprudence
Year 10 No.20, Autumn & Wenter – 2023-2024

ارزیابی نظریه حجیّت غیر معیّن و نفی قول سوم به عنوان اصل اولی در تعارض ادله *

□ جعفر یوسفی هشترودی **

چکیده

یکی از چالش‌هایی که فقیه در فرایند اجتهاد با آن مواجه است چالش تعارضاتی است که میان ادله ظنیّه معتبر وجود دارد که فقیه ناچار از یافتن رویکردی معقول در مواجهه با آن است، اولین قدمی که در این فرایند برداشته می‌شود تعیین اصل اولی ومقتضای عقل در تعارض ادله است که در مواردی که را حل منصوص و اصول ثانویه موجود نباشد مرجع فقیه قرار بگیرد رویکردها ونظریه‌های مختلفی در این مسئله وجود دارد که در جای خود بحث می‌شود، محقق خراسانی از میان ای نظریه ها به حجّیّت یکی از دو دلیل بدون تعیین معتقد شده و نظرات دیگران را به چالش کشیده وفایده این نظریه را تساقط در مدلول مطابقی و نفی قول سوم می‌داند این رویکرد اجتهادی نیز از نقد بزرگان اصول در امان نمانده ومورد ارزیابی و نقد بزرگان قرار گرفته اگر چه از بسیاری از این نقدها پاسخ داده وآنها را وارد نمی‌دانیم ولی نظریه مرحوم محقق خراسانی را قابل مناقشه و نقد با ایرادات دیگر دانستیم و در نهایت مبانی نظری وی را متلائم به نظریه تخییر عقلی دانسته و در نتیجه رویکردهای مختلف در نفی قول سوم با مدلول التزامی یا بدون آن و بدون قول به اعتبار اصل دلیل ومدلول مطابقی آن را مردود اعلام نمودیم، واعتراف به اعتبار هر دو دلیل را با تعطیلی آن دو هماهنگ ندانستیم و ادعای عدم اعتبار نیز خالی از وجاهت علمی می‌باشد بنابراین تخییر عقلی راه مناسب خروج از چالش تعارض برای فقیه می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: حجیة غیر معین، اصل اولی، تعارض ادله، ارزیابی نظریه.

---

* تاریخ وصول: ۱۴۰۲/۵/۱۵ تاریخ تصویب: ۱۴۰۲/۹/۳۰.
** استادیار و عضو هیات علمی مجتمع آموزش عالی فقه (Jafar_yousefi@miu.ac.ir).

مقدمه

اجتهاد در ادله احکام ومنابع فقهی فرایندی بس پیچیده ودقیق است که از بررسی همه جانبه وجامع الاطراف منابع فقهی مجتهد را به احکام شرعی هدایت می‌کند، یافتن حکم هر موضوعی از میان منابع که حاوی ادله صحیح وشبه ادله است کاری دقیق وطاقت فرسا است، قرآن که اولین منبع احکام است غالبا جزئیّات احکام را بیان نمی‌کند، و در بسیاری از موارد در قالب اطلاقات وعمومات مبیّن اصل حکم است و گاهی به برخی شروط وقیود وجزئیّات نیز به اقتضاء اهمیّت اشاره نموده و گاهی نیز دارای اجمال بوده ولازم است رفع آن اجمال وفهم مراد آیه را از راسخان در علم الهی حضرات معصومین دریافت کنیم و، البته این حقیقت به معنی نقصان در کتاب الهی نیست بلکه هر علمی از علوم بشری که شمّه‌ای از موهبتهای الهی است نیز نیازمند تخصّص ویژه‌ای است که رجوع به متخصص را لازم می‌کند ونیاز به متخصص هرگز به معنی نقصان در علم نیست بلکه سموّ رتبه و عمق و علوّ معانی را می‌رساند، بنابراین اصل رجوع به متخصص امری متعارف نزد ارباب عقول وصاحبان خرد می‌باشد بنابراین نیازمند منبع دوم هستیم که هم تفصیل اجمال منبع نخست باشد و هم مبیّن مبهمات و موارد تخصصی آن.

احادیث که منبع دوم و حامل سنت معصومین اعم از قول و فعل وتقریر معصومین است بیش از قرآن به جزئیات پرداخته و در واقع عهده‌دار مواردی است که قرار نبود در قرآن کریم آورده شود اما احادیث درگذر تاریخ دچار حوادثی شده که قرآن از آن در امان بوده گاهی بخشی از احادیث از دست رفته و گاهی دست جعل و تدلیس در آن اثر گذاشته و چیزهایی وارد کرده که از ائمه نبوده و گاهی تغییر و تحریف در آن راه یافته، و گاهی تقیه سبب شده که ائمه علیهم السلام مطابق دیگر مذاهب پاسخ سؤالات مردم را داده و توسط راویان و مؤلّفان در مجامع حدیثی ثبت و درج شده، بنابراین هر دو منبع اصلی شریعت خالی از مشکل نبوده و برای تمییز صحیح از سقیم وسره از ناسره محتاج ضوابطی هستیم که در فرایند تدوین ضوابط اجتهاد در طی قرون واعصار بدان پرداخته شده و در منابع اصولی ورجالی و قواعد

فقهیه و آیات الاحکام تبیین گردیده و برای طالبان حقیقت به یادگار گذاشته شده و این کار علمی و پژوهشی هنوز ادامه داشته وهر روز ابعادی نو وافقی جدید از این فرایند علمی بر روی محققان و مدققان و نکته سنجان معارف و شرایع الهی باز می‌شود و بر عمق تحقیقات گذشتگان افزوده می‌شود.

یکی از مشکلاتی که مجتهد در فرایند اجتهاد و فهم احکام الهی با آن مواجه است تعارض ادله است که دو دلیل یا بیشتر که دارای شرایط اعتباراند درموضوع واحدی دو حکم متنافی یا بیشترارائه می‌کنند به طوری که اطمینان حاصل می‌شود یکی از احکام به دست آمده یا بیشتر خلاف واقع هستند و این در صورتی است که از حیث اصل صدور و جهت صدور ظاهراً مشکلی در بین نباشد و شرایطی که بر اساس آن اطمینان به صدور حاصل می‌شود حاصل باشد و جهت صدور نیز منقّح شده واحتمال تقیّه در میان نباشد و با این حال مطابق یک دلیل حکمی ثابت شود ومطابق دلیل دیگر حکمی برخلاف آن و یا نفی همان حکم وارد شده باشد، چنان‌که اصولیان امامیه تعارض را گاه به تنافی مدالیل دو یا چند دلیل (میرزای قمی، ۱۴۳۰: ۴) و گاهی به تنافی دو یا چند دلیل (محقق خراسانی، ۱۴۳۸: ۳/ ۲۹۱) و گاهی تنافی ادله به لحاظ مدالیل آنها (شیخ انصاری، بی‌تا: ۲/ ۷۵۰) تعریف نموده‌اند اعم از اینکه این تنافی به نحو تناقض یا تضاد حقیقی یا عرضی باشد، وصحیح‌تر در تعریف تعارض به نظر نگارنده سطور این است که گفته شود: تعارض عبارت است از وجود ملازمه بین صدق و کذب دو یا چند دلیل، به عبارت دیگر تعارض در جایی است که بین صادق بودن یک دلیل و کذبیّت دلیل دیگر ملازمه وجود داشته باشد اعم از اینکه متناقض باشند یا متضاد و یا به سبب دلیل خارجی بدون تضاد و تناقض قابل جمع در صحت نباشند اینجاست که تعارض ادله پدید آمده و اولین قدمی که فقیه برای تسهیل امر اجتهاد بر می‌دارد تأسیس اصل اوّلی و تعیین مقتضای عقل در مسئله است.

ضرورت تأسیس اصل اولی و فایده آن

تأسیس اصل اولی بدین معنا است که در مسئله‌ای خاص مثل تعارض یا هر مسئله‌ای که

در صدد یافتن حکم آن هستیم مقتضای عقل را معیّن نمائیم، فایده این کار اولا این است که بدانیم برای اثبات چه حکمی باید دنبال دلیل باشیم؟ چرا که آنچه مقتضای اولی عقل است محتاج دلیل نیست، ولی خلاف آن نیازمند دلیل است، مثلاً جایی که مقتضای اصل اولی اباحه است، برای اثبات اباحه محتاج دلیل نیستیم، ولی خلاف اباحه دلیل می‌خواهد چنان‌که قدما در هر کاری اصل را حظر و منع و تحریم می‌دانستند، و برای اثبات خلاف آن سراغ دلیل می‌رفتند، و متأخرین اصل را اباحه دانستند و در غیر آن سراغ دلیل می‌روند تعیین اصل اولی در هر فرایند فکری و علمی تعیین رهیافت و زیرساخت فکری و پایه و اساس آن است.

فایده دیگر تأسیس اصل اولی این است که اگر تعارض در غیر اخبار واحد بود تنها مستمسک فقیه همان اصل اولی خواهد بود، زیرا در اخبار واحد مرجع فقیه اصول ثانوی است که توسط ائمه تبیین شده، و آن عبارت است از تفحص در مرجّحات و تقدیم دلیلی که واجد مرجّح است بر دلیلی که فاقد آن است، و در فرض تساوی در جمیع جهات تکلیف مجتهد تخییر بین متعارضین است، چرا که امام علیه السلام در پاسخ از اینکه در فرض تعارض اخبار چه باید کرد نخست مرجحات و در پایان و فرض تساوی از جمیع جهات ارجاع به تخییر فرمودند، این در صورتی بود که تعارض میان دو خبر و روایت باشد، اما در فرض تعارض در ظواهر قرآن، یا بین اخبار متواتر، یا مستفیض که حجّیّتشان به اعتبار قطع و اطمینانی است که از آنها حاصل می‌شود، و نیز در تعارض ادله‌ای که مربوط به موضوعات خارجیّه است مثل بیّنات و قاعده ید و غیره مرجعی غیر از اصل اوّلی در دست نیست بنابراین تأسیس اصل از اهمیّت وافری در فرایند اجتهاد برخوردار است.

اصولیان و مجتهدان امامیه همانند مجتهدان سایر مذاهب وارد این مهم شده و برای تأسیس اصل به استدلال پرداخته‌اند نظریه تساقط، نظریه تخییر، نظریه توقف، نظریه تقدیم دلیل عزیمتی بر رخصتی، و نظریه حجّیّت یکی از دو دلیل بدون تعیین از مهم‌ترین این نظریات در تأسیس اصل اولی است که التزام به هرکدام ثمرات فراوان اجتهادی و فقهی دارد که بر آشنایان عرصه اجتهاد پنهان نیست، در این مقاله برآنیم نظریّه حجّیّت یکی از

متعارضین بدون تعیین، که مرحوم محقق خراسانی و اتباع اصولی وی بر آن پای فشرده‌اند را مورد نقد و بررسی قرار دهیم، البته با رویکرد جانبدارانه نسبت به نظریّه تخییر که نگارنده سطور به عنوان اصل اولی می‌پذیرد.

بیان نظریه محقق خراسانی در تأسیس اصل اولی در تعارض ادله

نخست لا زم است بدانیم که محقق خراسانی مثل بسیاری از اصولیان امامیه به ادلّه شرعیّه با نگاه طریقیّت می‌نگرد (محقق خراسانی، ۱۴۳۰: ۳/ ۲۹۹) و سببیّت به انحای مختلف و رویکردهای متفاوت در آن را نمی‌پذیرد، بنابراین از گروهی محسوب می‌شود که معتقد است

> دلیل ارزش خود را از رساندن مکلف به حکم الهی به دست می‌آورد و از جانب دلیل چیزی به عنوان مصلحت بر عمل مکلف افزوده نخواهد شد و در فرض خطا در دلیل نهایتا او معذور بوده و از عقاب اخروی معاف می‌شود و مصالح واقعیه احکام را از دست می‌دهد، و احیانا در مفاسد این خطا واقع می‌شود، و خاصیت دلیل این است که به عنوان دلیل منجّز تکلیف و معذّر از آن است، یعنی در فرض اصابت به واقع آن را ثابت و قابل مؤاخذه و پیگیری از جانب مولی نسبت به بنده قرار می‌دهد، یعنی صحیح است که از او خواسته شود که تکلیف را به جای آورد و بهانه‌ای از او پذیرفته نمی‌شود، و در فرض خطا مایه تعذیر عبد بوده و صحیح است که عبد به سبب خطای دلیل معذور محسوب شده، و مؤاخذه نشود، همین و بس، و هرگز دلیل منشأ مصلحتی ورای آنچه خود عمل واجد آن است نمی‌شود که آن را واجب کرده و مایه حدوث مفسده در عملی نمی‌شود که بر حرمت آن دلالت کرده، آنچنان‌که طرفداران نظریه سببیّت در ادله و تصویب در اجتهاد بدان معتقداند، این مسلک مسلک طریقیّت در ادلّه شرعیّه است که قاطبه مجتهدین و فقهای شیعه بر آن قائل هستند (محقق خراسانی، ۱۴۳۹: ۲/ ۲۸۰).

و دوّم اینکه محقق خراسانی می‌گوید: تعارض سبب سقوط هر دو دلیل از اعتبار و طریقیّت نیست، چرا که تنها وقتی می‌توان حکم به سقوط هر دو دلیل از اعتبار نمود که کذبیّت هر دو دلیل ثابت شود در حالی که نهایت چیزی که با تعارض ثابت می‌شود کذبیّت

یکی از دو دلیل است زیرا در جای خود بیان شده که عنصر مشترک تعارض عدم امکان جمع در صدق است یعنی می‌دانیم که هر دو دلیل صادق نیستند ولی احتمال صدق یکی وجود دارد و اینکه صادق کدام است معلوم نیست، ولی در هر دو دلیل این احتمال وجود دارد و برای حجّیّت تعبّدیّه همین مقدار کافی است به عبارت دیگر دلیل برای دلیلیّت خود و اعتبار و حجّیّتش نیازمند قطع به اصابت دلیل به واقع نیست بلکه کافی است که احتمال اصابت در میان باشد تا اعتبار تعبدی بدان داده شود و این احتمال در هر دو دلیل موجود است وبا این ترتیب چگونه می‌توان حکم به تساقط نمود؟ آیا تساقط در فرض احتمال صدق بی‌مبالاتی به حکم مولی نیست؟

و سوم اینکه مانع از التزام به حجّیّت هر دو وجود داشته و نمی‌توان هر دو را حجّت دانست زیرا تعارض مستلزم تکاذب است و تکاذبی که در میان هست علمی است به کذبیّت یکی از دو دلیل که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و این علم از غیر قابل جمع بودن دو دلیل به سبب تعارض و تکاذب مدلولی حاصل آمده.

و چهارم اینکه به اعتقاد مرحوم محقق خراسانی کذبیّت یکی از دو دلیل بدون تعیین است و منافاتی با صدق دیگری ندارد به عبارت دیگر ما دانستیم یکی از دو دلیل باطل است ولی دیگری هنوز شرایط اعتبار را داشته و احتمال صدق دارد بنابراین اعتبار آن باید باقی باشد ولی چون دلیل صادق معلوم ومعیّن نیست نمی‌توان بر صدق هرکدام معیّنا حکم نمود زیرا هر کدام از دو دلیل برای مصداق بودن نسبت به دلیل اعتبار مشتبه بوده و برای اعلام اعتبار هرکدام با استناد به دلیل اعتبار تمسّک به عام در شبهه مصداقیّه اتفاق می‌افتد که بطلانش واضح است و به منزله این است که گفته شود: اکرم العلماء وما بخواهیم به حکم این سخن مولی شخصی را که معلوم نیست عالم است یانه اکرام کنیم در محل بحث نیز گویا دلیل اعتبار وحجّیّت خبر مطابق با واقع را معتبر می‌کند وما نمی‌دانیم مطابق با واقع کدام است؟ ولی می‌دانیم یکی غیر معین کذب ودیگری غیر معین غیر معلوم الکذب است، از سوی دیگر به اعتقاد مرحوم محقق خراسانی نمی‌توان یکی را برای حجّیّت تعیین و انتخاب نمود چون مستلزم ترجیح بلامرجّح خواهد بود بنابراین چاره‌ای جز التزام به حجّیّت یکی بدون

تعیین نیست زیرا احتمال صدق در یکی به قوت خود باقی است و شرایط حجّیّت را دارد، و تنها فایده آن حجّیّت در مدلول التزامی است که عبارت است از نفی قول سوم و در واقع اگر قول و نظریه‌ای دیگر غیر از مفاد دو دلیل معارض در میان باشد می‌توان باستناد به دو دلیل معارض به بطلان آن نظریه رسید، بنابراین به نظر محقق خراسانی هر دو دلیل نسبت به مدلول مطابقی از اعتبار ساقط بوده ولی مدلول التزامی دلیلی که در واقع مطابق واقع هست به قوت خود باقی است وارزش آن نفی قول سوم است.

وجود مقتضی و فقدان مانع

استدلال محقق خراسانی در تأسیس اصل اولی بر قاعده وجود مقتضی و فقد مانع استوار است، بدین معنا که مقتضی حجّیّت در مقام تعارض ادلّه بلا شبهه موجود است زیرا مقتضی حجّیّت یا در مستوای مرحله ثبوت قابل بررسی است، یا در مرحله اثبات، اما مقتضی ثبوتی چیزی جز احتمال اصابت شخص دلیل به واقع وغلبه اصابت در نوع دلیل نیست، و این مناط در دو دلیل متعارض موجود است زیرا هر خبر ثقه‌ای را که مورد توجه قرار دهیم احتمال حد اقل بیش از پنجاه درصد اصابت به واقع را به همراه دارد، و هرگاه نوع اخبار ثقه را مورد توجه قرار دهیم قطعا اکثر مصادیقش مطابق با واقع وصادقند ومی‌توان رقم حداقل هشتاد درصد مطابقت با واقع را مطرح نمود وگرنه نمی‌توان عنوان خبر ثقه را به آن تطبیق نمود، لذا هر خبر ثقه‌ای به اعتبار نوعش احتمال غالبی مطابقت با واقع را به همراه دارد، و شخص خبر نیز بیش از پنجاه در صد احتمال اصابت به واقع را دارد و این یعنی ملاک حجّیّت ثبوتی حتی در فرض وجود تعارض موجود است.

اما ملاک اثباتی پس چیزی جز صدق عنوان دلیل اعتبار نیست مثلاً اگر در زبان دلیل اعتبار خبر ثقه موضوع قرار گرفته محل بحث ما هم حقیقتا خبر ثقه باشد و اگر ید اماره ملکیت بود سلطه‌ای در میان باشد که بتوان شخص را ذوالید دانست که این نیز مفروض است.

و بدیهی است که هر دو ملاک یا هر دو مرحله از ملاک در دو دلیل متعارض وجود دارد زیرا تعارض نه احتمال مطابقت را متزلزل می‌کند و نه صدق عنوان خبر ثقه و یا بینه و یا ید را

منتفی می‌کند بنابراین مقتضی حجّیّت در هر دو دلیل معارض وجود دارد، اما مانعی که در مقام تعارض با آن مواجهیم مانع از جمع و التزام به هر دو است و ناچاریم نسبت به این مانع نیز رفتاری مطابق حدود و بر اساس میزان نفوذ و برد آن داشته باشیم و معلوم است که مانع موجود مانع از جمع است و هرگز اقتضائی در حد ترک هر دو دلیل و ابطال هر دو دلیل ندارد؛ زیرا علم به کذبیّت یکی با علم به کذبیت هر دو یکسان نیست و تساقط و حکم به ابطال هر دو در جایی موجّه است که نسبت به کذبیّت هر دو اطمینان حاصل شده باشد و این در تعارض وجود ندارد، و از سوی دیگر چون فقیه نمی‌داند کدام‌یک کاذب و کدام‌یک صادق است با وضع موجود چاره‌ای جز فرض صدق یکی و کذب دیگری ندارد و معنی این سخن کنار نهادن هر دو در مدالیل مطابقی و التزام به صدق یکی در واقع هست که همان به کار بستن مدلول التزامی برای نفی قول سوم است (محقق خراسانی، ۱۴۳۰: ۳/ ۲۹۹ ـ ۳۰۰) و این چکیده استدلالی است که محقق خراسانی به عنوان حجیّت یکی از متعارضین به صورت غیر معیّن بر آن پای فشرده.

البته چنان‌که ذکر شد علاوه بر تأکید محقق خراسانی بر وجود مقتضی و وجود مانع از اخذ به هر دومبانی نظریه وی ضلع سومی نیز دارد و آن عبارت است از اینکه اختیار یکی به سبب استلزام ترجیح بلامرجح باطل است و نظریه تخییر نیز به سبب استلزام تعبد به متناقضین غیر موجّه است.

و نقد نگارنده سطور هم به همین ضلع اخیر از مبانی نظریه وی متوجه می‌شود بدین بیان که اعتراف به وجود اعتبار در هر دو دلیل معارض به سبب واجدیّت مناط اعتبار اثباتا و ثبوتا ما را در موضع تخییر عقلی قرار می‌دهد و نه تساقط در مدلول‌های مطابقی، و به نظر ما نمی‌توان مناط اعتبار را در هر دو دلیل معارض پذیرفته و به تساقط در مدلول مطابقی قائل شد، و اگر گفته شود علم به کذبیت یکی از دو دلیل داریم وبا وجود آن چگونه هر دو دلیل را معتبر بدانیم؟ پاسخ روشن است که این علم هرگز مانع از حجّیّت نیست زیرا علم به کذبیّت خیلی جاها داریم که مانع محسوب نشده و باید قبول کرد که حجّیّت و اعتبار دایر مدار وجود مناط آن است که بیان شد که موجود است و اشکال تعبّد به متناقضین در فرض تخییر

نیز وارد نیست؛ زیرا این تخییر شرعی نیست که مستلزم تعبد مشارالیه باشد بلکه تخییر عقلی مراد است که نوعی تدبیر است و نه حکم، و تدبیر عقل مساوی با حکم خدا نمی‌باشد که مستلزم تعبد به متناقضین باشد.

نقد محقق اصفهانی بر نظریه محقق خراسانی

محقق بزرگ شیخ محمد حسین اصفهانی که خود از تربیت‌شدگان مکتب اصولی محقق خراسانی است ایراداتی را به عنوان نقد بر نظریه استادش مطرح فرموده که ذیلا و به اختصار بیان می‌کنیم:

نقد نخست: اینکه محقق اصفهانی می‌فرمایند حجّیّة به اعتبار اینکه صفتی از صفات است احتیاج به محل معیّن و مشخص دارد و تعلّق صفت به امری مبهم و مردّد معقول نیست زیرا مردّد به حمل شایع و به اعتبار مصداق این مفهوم اساساً ثبوت و وجود خارخی ندارد و تنها مفهومی از آن در اذهان ثبت می‌شود به عبارت دیگر حقیقت مردد مفهوماً و مصداقاً ذهنی است، و این در حالی است که موصوف باید مقوّم و تشخّص بخش به صفت خود باشد و چیزی که ثبوت و تحقّقی ندارد نمی‌تواند مقوّم صفتی از صفات باشد، شایان ذکر است که محل بحث را نمی‌توان به تعلّق معانی ربطی به اطراف ربط قیاس نمود زیرا معانی ربطی ولو صفتی از صفاتند ولی دارای محل بوده و به تبع محل خود که اطراف ربط است دارای تحقق و عینیّت هستند بنابراین می‌توان معانی ربطی را موضوع صفات مختلفی دانست، و در واقع معانی ربطی اگرچه مستقل نیستند، ولی عینیّت داشته و مبهم و مردّد نیستند، بر خلاف ادله متعارضه که به سبب علم به کذبیّت یکی حجّیّت را نمی‌توان به هیچ یک نسبت داده و هیچ‌یک را نمی‌توان به حجّیّت متصف نمود زیرا معیّنا حجّیّتشان غیر معلوم بوده و امر غیر معیّن همچنان‌که ذکر شد وجود خارجی ندارد که بدان متصف گردد، به عبارت دیگر این اتصاف مستلزم تردد معیّن یا تعیّن مردّد خواهد بود که منتهی به اجتماع نقیضین است.

به اعتقاد نگارنده سطور این نقد محقق اصفهانی قابل دفع است زیرا محقق محترم

حجّیّت را مختص دلیلی فرض نموده که مطابق با واقع باشد و از آنجا که معیّنا معلوم نیست کدام‌یک مطابق واقع‌اند سراغ عنوان یکی از دو تا رفته و آن را نیز به جهت ابهام و تردّد قابل اتصاف به هیچ صفتی و از جمله صفت حجّیّت ندانسته در حالی که خود محقق اصفهانی در تعلیقه شریفش بر کفایه بارها ذکر کرده که مناط حجّیّت احتمال اصابت در شخص دلیل و غلبه اصابت در نوع آن است و این مناط در ادله متعارض وجود دارد بنابراین چرا متقاعد نشده هر دو دلیل متعارض را متصف به حجّیّت بکند خداوند عالم است.

نقد دوم اینکه:

> حقیقت حجّیّت چه به معنی تنجیز واقع باشد در صورتی که به واقع اصابت کند و یا به معنای جعل حکم مماثل در فرض خطا از واقع وعدم اصابت بدان باشد، از سنخ و نوع معنایی است که با تردّد سازش ندارد زیرا واقع معیّنی داریم که با حجج در صدد به دست آوردن آن هستیم و ادله همان واقع معین را منجز می‌کنند و در دسترس مکلف قرار می‌دهند و در فرض جعل مماثل نیز همان واقع با پوشش و عنوانی دیگر در اختیار مکلف قرار می‌گیرد (محقق اصفهانی، ۱۴۰۸: ۳/ ۱۲۴)

بنابراین چگونه می‌توان تنجیز کننده را مردّد تصوّر کرد یا مماثل واقع را مردّد فرض نمود؟ به عبارت دیگر آیا ممکن است فرض کنیم در صورت خطا در ادلّه که حجّیّت به معنی جعل حکم مماثل است امر مرددی به عنوان مماثل حکم واقعی جعل شده و واقع مطلوب در قالب یکی از دو امر به شکل مردّد برای مکلف ایصال شده معلوم است که جایگزین حقیقت معین نیز می‌بایست معین باشد (محقق اصفهانی، ۱۴۰۸: ۶/ ۲۸۵).

به اعتقاد راقم سطور از این اشکال و نقد نیز می‌توان پاسخ داد و آن اینکه بر فرض منجّز و معذّر معنا کردن حجّیّت منافاتی با تردید و ابهام وجود ندارد بدین معنا که اگر حکم واقعی در میان دو دلیل معارض بود و اتفاقاً با انتخاب آن توسط مکلّف عمل بدان میسّر شد فبها، واگر در میان آن دو نبود و یا مورد خطا انتخاب شد معذور خواهد شد و این چیز غریبی نیست و مثل تمام حجّت‌هایی است که احتمال خطا را به همراه دارند زیرا حجّت بودن دلیلی همواره به معنای اصابت به واقع نیست.

نقد سوم اینکه:

> اثری که از حجّیّت انتظار می‌رود هر معنایی که برای حجّیّت قبول کنیم لزوم حرکت مطابق مفاد دلیلی است که حجّت می‌دانیم آیا امکان دارد مکلّف به جهت مبهم بلکه متضاد و یا متناقض به حرکت در آید و به سوی مبهم و غیر معین حرکت کند بدیهی است که بعث مطلق قابل تحقق نیست (همان: ۲۸۶).

برخی از بزرگان اصول از اشکال سوم پاسخ داده‌اند مبنی بر اینکه در موارد تخییر نیز بعث و انگیزش همواره به طرف عنوان احدهما (یکی از دو مطلوب) است و به هر ترتیبی که در واجب تخییری تردید را حل می‌کنیم به همان ترتیب نیز در حجّیّت بلا عنوان وغیر معیّن عمل می‌کنیم و محذور را بر طرف می‌سازیم.

اما باید توجه داشت که موارد وجوب تخییری ماهیّة با موارد تعارض ادلّه متفاوتند زیرا در واجب تخییری هر دو یا هر سه طرف از اطراف تخییر مطلوب مولی است وتنها سبب تخییر تسهیل امر بر مکلّف است که اجازه ترک یکی و اکتفاء به یکی به او داده می‌شود به خلاف موارد تعارض ادله که به سبب تعارض کذب بودن یکی فهمیده شده و فرق است بین مطلوب بودن دو امر و خواسته شدن یکی به سبب تسهیل امر بر مکلف وبین آن که مردّد باشیم بین مطلوب و نامطلوب و برای خروج از حیرت یکی را حجّت قرار دهیم آیا تخییر بین حق و باطل قابل تصور هست؟ هرگز نه، در صورتی که تخییر بین دو امر مطلوب نه تنها قابل تصور بلکه امری معهود و متعارف در میان عقلاء است.

چاره‌اندیشی محقق مشکینی در دفاع از نظریه محقق خراسانی

محقق مشکینی (متوفای ۱۳۵۸ق) در حاشیه ارزشمند خود تلاش می‌کند از اشکالات مورد نظر محقق اصفهانی جواب مناسب ارائه نماید لذا می‌نویسد:

> اعتبارات وضعیّه و قراردادی به لحاظ تعلّق گرفتن به موضوعی بر دو قسم‌اند: برخی از آنها تنها به یک چیز معیّن قابل تعلّقند مثل زوجیّت (به معنی زن و شوهری) لذا نمی‌توان یکی از دو خانم را به عقد کسی درآورد و برخی دیگر امکان تعلّق به مردّد

را دارند مثل ملکیّت، چنان‌که در ملکیّت کلّی در معیّن وجود دارد، مثلاً مشتری وقتی ثمن یک کیلو از خرمن را به مالک می‌دهد مالک یک کیلو از این خرمن می‌شود و تعبیر «صاعا من صبرة» در فقه مشهور بوده و به ملکیّت کلی در معیّن اشاره می‌کند، و این اتصاف امر غیر معیّن به صفتی از صفات است، و همچنان‌که ملکیت مردّد و غیر متعیّن قابل تصوّر و معقول است حجّیّت غیر معیّن و مردّد نیز قابل تصور خواهد بود؛ زیرا حجّیّت نیز می‌تواند از این دسته از اوصاف حساب شود (مشکینی، ۱۳۶۶: ۲/ ۳۸۴)

و مشابه سخن مرحوم مشکینی و در تأیید آن می‌توان به حجّیّت اجماع بر اساس مبنای دخول امام معصوم اشاره کرد که حجّت واقعی سخن امام است که در میان اجماع‌کنندگان فرض گردیده وبا وجود تردید که کدام فتوی فرمایش امام است اصل اعتبار را می‌پذیریم در محل بحث نیز اینگونه است.

ولی شاید در این مثال مناقشه شود که اجماع کنندگان در یک فتوی همه یک سخن دارند و دخول فرضی امام در میان اجماع کنندگان به فتوای مورد توافق کل که مطمئن شدیم سخن امام در میان آنهاست اعتبارمیبخشد و این بسیار فرق می‌کند که حجّت مردد باشد بین دو امر متعارض و متناقض.

و از مناقشه پاسخ داده می‌شود مبنی بر اینکه محقق خراسانی در حجّیّت غیر معیّن در صدد اثبات اعتبار در حد نفی قول سوّم است و این غرض با حجّیّت هر دو دلیل معارض همخوانی دارد ومناقشه وقتی وارد است که محقق خراسانی با مثال اجماع دخولی بخواهد حجیّت مدلول مطابقی یکی از دو دلیل را بر کرسی بنشاند که با ذکر فرق بین بحث تعارض و مسئله اجماع دخولی می‌توان از آن پاسخ داد ولی در حجّیّت در حد مدلول التزامی و اراده نفی قول سوم هماهنگی در مدلول مطابقی لازم نیست و هماهنگی در حد مدلول التزامی و نفی قول سوم وجود دارد بنابراین مناقشه مورد اشاره وارد نیست.

محقق اصفهانی راه‌حل محقق مشکینی را صواب ندانسته و مهم‌ترین علت عدم تسلیم به حجّیّت غیر معیّن را عدم امکان تحریک به سوی غیر معیّن می‌داند؛ زیرا غرض در حجّیّت

جز تحریک به سوی عملی خاص نیست و جانب و حقیقت غیر معیّن چگونه می‌تواند هدف تحریک مولی باشد؟ و مسئله ملکیت کلی در معین و صاع از صبره و امکان وقف بر یکی از دو مسجد و اجماع دخولی را اجنبی از محل بحث می‌داند و قابل قیاس به هم نمی‌داند.

همین اشکال جناب محقق اصفهانی نیز قابل رفع هست زیرا حجّیّت را چنان‌که فرموده‌اند محرّک می‌دانیم البته حجّت به معنی محرّک نیست بلکه از لوازم قیام حجّت تحریک به سوی مفادی است که در حجّت از مکلف خواسته می‌شود وکافی است که اثر عملی داشته باشد تا جعل واعتبارش لغو وبیهوده نباشد وفرض کلام ما طبق آنچه محقق خراسانی افاده فرموده واجد این جهت می‌باشد و هرگز از فرض حجّیّت غیر معین لغویّتی لازم نمیاید زیرا فایده آن همان نفی قول سوم خواهد بود، بنابراین نظریه محقق خراسانی در مقابل ایرادات محقق اصفهانی قابل دفاع می‌باشد ولی اشکالاتی دیگری دارد که بدانها خواهیم پرداخت.

نقد محقق آقا ضیاء عراقی بر نظریه محقق خراسانی

آقا ضیاء عراقی نیز که از جمله شاگردان محقق خراسانی است در نظریه تأسیس اصل با استاد خود موافق نبوده و مثل محقق اصفهانی از نظریه تساقط طرفداری کرده است نقدی که بر نظریه محقق خراسانی دارد از قرار زیر است:

اولاً محقق عراقی موافقت خود را با محقق خراسانی در امکان شمول دلیل اعتبار وحجّیّة نسبت به هر دو دلیل معارض در تعارض ادله اعلام می‌دارد، وعلم اجمالی بسبب تعارض نسبت به اینکه یکی از دو دلیل باطل است را سبب این نمی‌داند که ادله اعتبار شامل هر دو دلیل معارض نشود چرا که مناط حجّیّت واعتبار در ادله تعبدیّه تنها احتمال صدق واحتمال اصابت به واقع است، و نه یقین به صدق، واصابت، زیرا در جای خود ثابت شده که ملاک اعتبار تعبّدی احتمال اصابتی است که در حد ظن باشد زیرا حجّیّت تعبدیّه نه به دلیل قطعی داده می‌شود زیرا مستلزم تحصیل حاصل است، و نه به معلوم الکذب که طبق مبنای طریقیت حجّیّت معلوم الکذب معنی ندارد، ونمی‌توان خطا را طریق تلقی نمود، و نه به

احتمال مساوی با ضد ونقیض خود که از آن به شک تعبیر می‌کنیم زیرا شک هم نمی‌تواند طریق به واقع باشد، بلکه برای اعطای اعتبار تعبدی به دلیلی احتمال ظنی لازم است، که از آن با عبارت «احتمال الاصابة شخصیّا و غلبة الاصابة نوعیّا» تعبیر می‌شود، بنابراین شمول دلیل حجیّت به هر دو دلیل معارض مفروغ عنه ومعقول است، و از این شمول نظائر فراوانی در فقه داریم که یقین به وجود خطا مانع از حجّیّت نشده مثل معامله فقهاء با دو اقرار متفاوت در مورد مال واحد، و معامله با دعوای دو مدعی ذو الید در مال واحد، وتعارض دو بینه در مورد ملکیّت مال واحد، که با وجود علم به بطلان یکی هرگز بر عدم اعتبار حکم نشده و غالبا به مصالحه وتنصیف حکم می‌شود که به معنای معتبر دانستن امارات با وجود علم به کذبیّت بعضی از امارات است و از همین قبیل محل بحث ما است.

ولی آنچه در محل بحث وجود دارد که در تعارض دو بیّنه و دو اقرار متضاد وجود نداشت لزوم تعبّد به متناقضین است به عبارت دیگر:

> امکان جمع بین دو اقرار بر مال واحد و تنصیف در ادعای متخاصمان و اقامه بینه از جانب هر دو ممکن بود ولی در تعارض ادله که محل بحث است چگونه می‌توان این شمول ادله اعتبار وحجیت نسبت به هر دو دلیل را ملتزم شد؟ آیا مستلزم تعبّد به متناقضین نمی‌شود؟ آیا می‌توان تصور کرد که خداوند عمل خاصی را از ما می‌خواهد ونمی‌خواهد؟ و واجب کرده و نکرده؟ جواب معلوم است که قطعا منفی است و این استحاله حتی در تعارض به تضاد عرضی نیز موجود است، این از جانبی و نیز تخییر را در جایی صحیح می‌داند که فرض خالی بودن واقعه از هر عملی قابل تصور باشد مثل خصال کفاره روزه‌خوری عمدی که می‌توان تصور کرد که مکلف روزه خوارنه ملتزم به آزاد کردن برده باشد، و نه اطعام کند، و نه روزه بگیرد، و از آن جهت خداوند امر تخییری صادر می‌کند تا یکی از این سه بجا آورده شود ولی در محل بحث، واقعه مورد تعارض خالی از انطباق به مقتضای یکی از دو دلیل نخواهد بود (البته این تنها در تناقض صحیح است نه در تضاد حقیقی و نه در تضاد عرضی) بنابراین وقتی با چنین شرایطی مواجهیم راهی جز تساقط پیش روی

فقیه وجود ندارد و مبنای محقق خراسانی با مبادی مورد اشاره هماهنگی ندارد. (محقق عراقی، ۱۴۲۲: ۴/ ۱۷۴- ۱۷۵)

به اعتقاد راقم سطور نقد محقق عراقی نیز قابل دفع است زیرا اولاً تعبد به متناقضین وقتی لازم می‌آید که تخییر را شرعی و حکم خدا بدانیم نه در صورتی که آن را تدبیر عقلی برای خروج از مشکل پدید آمده در مرحله امتثال و معلوم است وقتی ادله اعتبار شامل هر دو دلیل متعارض می‌شود و امکان جمع بین آن دو به هر دلیل فراهم نباشد این عقل است که حکم به تخییر می‌کند و نه شارع مولی تا گفته شود تعبد به متناقضین لازم می‌آید و نیز اختیار یکی به شکل تعیینی را که مستلزم ترجیح بلا مرجح دانسته نمی‌پذیریم زیرا آنچه محال است ترجّح بلا مرجّح است نه ترجیح بلا مرجّح، و شرط قرار دادن امکان خالی شدن مقام عمل از جمیع اطراف برای واجب تخییری سخن غریبی است و از محققی در سطح محقق عراقی قابل قبول نیست و واجب تخییری هرگز مشروط به آن نمی‌باشد بلکه در نوع عقلی آن عدم امکان جمع برای تخییر کافی است و در نوع شرعی آن دارای مصلحت ملزمه بودن اطراف به شرط اراده تسهیل مولی توجیه گر وجوب تخییری شرعی می‌باشد.

حکایت نفی قول سوم در تعارض ادلّه

اگرچه در تعارض ادلّه مسئله نخست تعیین تکلیف مدالیل مطابقی دو دلیل معارض است و مجتهد می‌خواهد موضوع مورد تعارض را تعیین تکلیف نماید و تأسیس اصل نیز در همین رابطه قابل ارزیابی است اما در تعیین اصل اولی طرفدار هر نظریه و مبنا که باشیم و نیز در بیان اصول ثانوی برای تعیین تکلیف ادله معارض کدام نظریه را ترجیح دهیم از یک مسئله نمی‌توانیم چشم‌پوشی نماییم و آن تأثیری است که مواضع ما در تأسیس اصل نسبت به قول ثالث می‌تواند داشته باشد برای همین است که طرفداران تساقط در مدلول مطابقی ادله متعارض گاهی به تساقط کلی معتقد شده و ادله متعارض را کان لم یکن حساب کرده و مکلف را در موضوع مورد تعارض ادله مخیّر ساخته‌اند گو اینکه دلیلی در مسئله نداشته است، و گاهی به تساقط نسبی قائل شده و مدلولات التزامی را باقی دانسته و در نتیجه به نفی

قول ثالث در مقام تعارض قائل شده‌اند چنان‌که محقق خراسانی بدان قائل شده، در این بخش از مقاله در صدد ارزیابی این مقوله هستیم زیرا از مهم‌ترین آثار قول محقق خراسانی نفی قول سوم در مقام تعارض است، به فرض اگر یکی از دو دلیل معارض بر حرمت عمل و یکی بر وجوب آن دلالت کند که تعارض تضادی می‌نامیم طبق نظر مرحوم آخوند و آن گروه از علماء که بر نفی قول ثالث قائلند نمی‌توان عمل مورد اشاره را مباح و یا مستحب و مکروه دانست بلکه با تساقط در عمل مورد اشاره توقف یا احتیاط می‌کنیم و در فرضی که یک دلیل به وجوب و دیگری به عدم وجوب دلالت کند نمی‌توان قائل به حرمت شد و احتیاط این خواهد شد که عمل مورد نظر را به جا آوریم و به عبارت دیگر طبق این مبنا نباید مدلول التزامی دو دلیل که نفی قول سوم است را نادیده بگیریم، رویکردها و موضعگیری‌های متفاوتی در مواجهه با این مسئله وجود دارد که ذیلاً به نقد وبررسی برخی می‌پردازیم:

رویکرد نخست برای نفی قول سوم رویکردی بود که محقق خراسانی بیان فرمودند مبنی بر اینکه قول سوم به واسطه یکی از دو دلیل بدون تعیین که همان دلیلی است که در واقع مطابق واقع باشد نفی می‌شود و آن دلیل متعیّن و مشخص نیست و با عنوان احدهما بدان اشاره می‌کنیم.

رویکرد دوم نیز از محقق خراسانی است که در حاشیه اش بر رسائل بیان فرموده و آن این است که بگوئیم: نفی ثالث به واسطه هر دو دلیل معارض اتفاق میافتد و وجه آن شاید این باشد که دلیل اعتبار و حجّیّت شامل هر دو دلیل می‌شود و بنابراین هر دو دلیل معتبر وحجّت هستند و عدم التزام به آنها نه بسبب فقدان مقتضی که به سبب وجود مانع است و مانع تنها در مدلول مطابقی وجود دارد و مدلول التزامی که نفی و ابطال سایر اقوال و نظرات باشد به قوت خود باقی است بنابراین نفی ثالث نیز از طریق مدلول التزامی هر دو دلیل اتفاق می‌افتد.

رویکرد سوم: رویکردی است که محقق بزرگ سید ابوالحسن اصفهانی بیان فرموده مبنی بر اینکه:

هریک از دو دلیل متعارض یک مدلول مطابقی و دو مدلول التزامی دارد، و تعارض سبب سقوط مدلول مطابقی هر دو دلیل و یکی از دو مدلول التزامی هر دو دلیل می‌شود، و در هر

کدام‌یک مدلول التزامی باقی می‌ماند، زیرا از محل تعارض بیرون است، بلکه هماهنگ با مدلول التزامی دلیل دیگر نیزمی‌باشد و این مدلول التزامی همان است که با آن نفی قول ثالث می‌کنیم، به بیان روشن‌تر:

> اگر دلیل الف به وجوب عملی دلالت می‌کند و دلیل ب به استحباب همان عمل دلالت می‌کند دلیل الف مطابقة بر وجوب و با دلالت التزامی نخست بر نفی استحباب و با دلالت التزامی دوم بر نفی کراهت دلالت می‌کند و دلیل ب مطابقة بر استحباب همان عمل و با دلالت التزامی نخست بر نفی وجوب و با دلالت التزامی دوم بر نفی کراهت دلالت می‌کند بنابراین به واسطه تعارض مدلول مطابقی هر دو دلیل باهم ومطابقی هریک با التزامی نخست دلیل دیگرهر یک از دو دلیل در مدلول مطابقی خود و مدلول التزامی نخستش ابطال شده و مدلول التزامی دوم هر دو دلیل که معارضی ندارند و هر دو دلالت بر نفی کراهت دارند باقی می‌ماند بنابراین می‌توان از ادله متعارض نفی قول سوم را اثبات نمود ونسبت بدان معتبر دانست زیرا وجهی بر سقوط آن وجود ندارد (ابوالحسن اصفهانی، منتهی الوصول الی غوامض کفایه الاصول)

رویکرد چهارم: رویکردی است که محقق نائینی برای نفی قول سوم مطرح می‌کنند مبنی بر اینکه:

نفی قول ثالث به واسطه و معیّت هر دو دلیل متعارض واقع می‌شود و این در صورتی است که تعارض میان دو دلیل عرضی نبوده بلکه ذاتی باشد مثل اینکه مفاد دو دلیل متناقض یا متضاد باشند ودلیلی که ایشان برای اثبات مدعای خود بدان تمسّک نموده این است که فرمود: اگرچه لازم همواره در ثبوت و اثبات تابع ملزوم خود است و از آن تفکیک ناپذیر است ولی در حجّیّت تابع ملزوم نیست چرا که تساقط در تعارض ادله به معنای انکار وجود دو دلیل نیست بلکه انکار حجّیّت آن دو است، و سبب عدم حجّیّت در ادله متعارض وجود مانع است نه فقدان مقتضی، و این مانع همان وقوع تعارض است که تنها در مدلول مطابقی وجود وحضور دارد، و این مانع در مدلول التزامی وجود ندارد که آن را نیز با تساقط و یا توقف مواجه کند بنابراین وجهی ندارد که ادله متعارض در مدلول التزامی خود نیز از حجّیّت و

اعتبار ساقط شود و این بدین معنی است که بگوئیم:

> امکان نفی ثالث در ادله متعارضه به قوت خود باقی است، و این سخن در صورتی بود که تعارض ذاتی باشد، ولی اگر عرضی بود که به واسطه امر خارج از ذات دو دلیل تعارض پدید آمده چنان‌که در دو دلیلی که یکی نماز در نهار جمعه را ظهر ودیگری جمعه تعیین می‌کند تضاد ذاتی در بین نیست چرا که اثبات شیء چیز دیگری را نفی نمی‌کند و قابل تصور است که چند نماز در نهار جمعه واجب باشد ولی دلیل مستقل قائم شده بر عدم وجوب بیش از یک نماز در زوال جمعه و این سبب تعارض عرضی بین اثبات کننده نماز ظهر و اثبات کننده نماز جمعه شده در این فرض از آنجائی که تعارض ذاتی وجود ندارد این دو دلیل کاری به نفی قول سوم ندارند و در این فرض نمی‌توان با کمک این دو دلیل قول سوم را نفی وابطال نمود (محقق کاظمینی، بی‌تا: ۴/ ۷۵۶ ـ ۷۵۷).

رویکرد پنجم: طریق دیگری است که برای اثبات امکان نفی قول سوم مطرح شده مبنی بر اینکه: می‌توان قول سوم و احتمال خارج از مقتضای ادله متعارض را به استناد به ذات دو دلیل متعارض ابطال نمود بدون اینکه به حجّیّتشان نیاز باشد بنابراین اگر چه به نظر این گروه وجود تعارض هر دو دلیل را از حجّیّت ساقط می‌کند ولی از آنجا که می‌دانیم حقیقت از این دو دلیل تجاوز نمی‌کند وجود همین دو دلیل، دلیل بر بطلان قول سوم است.

ولی این نظریه نیز مردود اعلام شده و قابل مناقشه است بدین بیان که تعارض صادق بودن هر دو دلیل را نفی می‌کند ولی باطل بودن هر دو را ابطال نکرده ولزوما یکی حق و مطابق با واقع باشد ثابت نشده و در مورد تعارض اطمینان نداریم که یکی حتما مطابق واقع باشد بنابراین در واقع شاید ادله متعارض باطل و قول سوم و خارج از مفاد ادله متعارضه حق و صحیح باشد بنابراین نمی‌توان از وجود متعارضین بطلان قول سوم را اثبات نمود.

رویکرد ششم: رویکرد دیگری نیز محقق اصفهانی مطرح کرده که مبتنی بر عدم حجّیّة متعارضین است مبنی بر اینکه: بگوئیم: اگر نمی‌توان دو دلیل متعارض را حجّت دانست زیرا هر دو قابل اصابت به واقع نبوده و یکی بدون تعیین هم مردّد است و مبهم و تحریک که غرض حجّیّت است به طرف مبهم امکان‌ناپذیر است ولی چه مانعی وجود دارد که حجّیّت به منظور

دیگری که امکان تحقق دارد به هردو دلیل اعطاء شود و آن نفی قول ثالث است به بیان دیگر عدم امکان حجّیّت در مدلول مطابقی با مانع مواجه بود ولی در نفی قول سوم مانعی در کار نیست بنابراین حجّیّت در حد نفی قول سوم به دو دلیل داده می‌شود و در پرتو آن قول سوم نفی می‌شود البته این راه حل تنها نظر به یکی از مشکلات سه‌گانه‌ای دارد که محقق اصفهانی در نقد کلام محقق خراسانی مطرح فرموده بود و آن عبارت بود از عدم امکان تحریک به طرف مبهم و مردد ولی بر اساس اشکال دیگر که عبارت بود از عدم تعقّل اتّصاف مبهم به صفتی از صفات اشکال هنوز باقی بوده و نمی‌توان حجّیّت را نسبت به مدلول التزامی پا برجا و مستقر تصور کنیم مگر گفته شود که آن اشکال را مستقلاً جواب داده‌ایم مثل جوابی که محقق مشکینی ارائه فرموده بود، یا اینکه تبعیت مدالیل التزامی در حجّیّت از مدالیل مطابقی را زیر سؤال برده و انکار کنیم چنان‌که سید اصفهانی مطرح فرموده.

بالاخره محقق اصفهانی می‌گوید از آنجا که نمی‌توان نفی قول سوم را با یکی از دو دلیل به طور معیّن در عالم واقع به اعتبار اینکه حجیّت ثابت شده به ملزوم لازم را نیز شامل می‌شود بر کرسی نشاند چرا که حجّیتی در ملزوم نداریم بشود به لازم نیز تعمیم داده شود، و نمی‌توان نفی ثالث را به کمک حجیّت هر دو انجام داد زیرا هر دو نیز حجت نیستند، ولی می‌توان نه به اعتبار حجّیّت بلکه به اعتبار ذات دو دلیل نفی ثالث نمود زیرا دو دلیل مدلول مطابقی و التزامی دارند و در مدلول مطابقی با مشکل مواجهیم که تعارض است و این باعث نمی‌شود که دو خبر در مدلول التزامی خود حجت باشند به سبب توافق هر دو در نفی ثالث وتوافق در وجود مستلزم توافق وتبعیّت در حجّیّت نیست.

تأمل در بیان محقق اصفهانی نشان می‌دهد که این نظریه همان است که در قول سابق ذکر شده و مورد مناقشه و نقد قرار گرفت.

حکایت نفی قول ثالث در ادله متعارضه گاهی به یکی از دو دلیل نسبت داده می‌شود چنان‌که محقق خراسانی از آن جانبداری فرمودند که اشکال محقق اصفهانی مبنی بر عدم تعقل اعطاء حجّیّت به مردد و مبهم متوجه آن می‌شد، و اشکال محقق عراقی نیز متوجه آن بود، و گاهی گفته می‌شود نفی ثالث با تمسک به هر دو دلیل واقع شدنی است که در این

صورت نیز اشکالاتی از جانب برخی بزرگان از جمله مرحوم سید محقق ابوالحسن اصفهانی بدان وارد می‌شود که ذیلاً به اختصار مورد توجه قرار می‌گیرد:

ایرادات سید ابوالحسن اصفهانی به نفی قول سوم به واسطه هر دو دلیل متعارض

ایراد نخست سید اصفهانی

نخستین اشکالی که مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی متوجه نظریه نفی قول ثالث به واسطه هر دو دلیل متعارض می‌کند مخالفت و انکار وی نسبت به دلالت التزامیّه‌ای است که نظریّه فوق بر آن استوار گشته، بدین بیان که گفته می‌شود: ادله اعم از آیات و روایات خبرهایی از احکامند و این اخبار نسبت به لوازم خبر ساکتند بنابراین، این لوازم اساساً وجود ندارند تا مشمول ادله اعتبار و حجّیّت باشند یا نه و مشمولیت چیزی برای ادله اعتبار فرع وجود آن است، به بیان روشن‌تر مرحوم سید می‌گویند:

> مدلولات التزامیّه از نتائج خبر نیستند که مشمول ادله اعتبار و حجّیّت باشند بلکه از نتائج مخبَربا فتح با هستند، بنابراین وقتی در خبر گفته می‌شود: فلان عمل نباید ترک شود تنها عدم جواز ترک را می‌فهماند و ابطال استحباب و اباحه مطرح نیست وآنگاه که از این خبر استفاده وجوب شد که از آن به مخبَر تعبیر می‌کنیم نفی استحباب و اباحه وارد چارچوب بحث می‌شود و این یعنی نفی قول ثالث از لوازم مخبراست نه لوازم خبر، یا گفته شود از لوازم ثبوت وجوب نفی استحباب و نفی اباحه است و از آنجا که تعارض در میان بوده و مانع رسیدن به مرحله وجوب شده و به عبارت دیگر در واقع به سبب تعارض وجوبی محقق نشده تا نفی استحباب و نفی اباحه‌ای هم در میان باشد بنابراین کدام مدلول التزامی در بین است که به واسطه آن بتوانیم نفی قول ثالث بکنیم؟ و در ثانی خبر امری قصدی وتابع اراده متکلم و گوینده است و می‌دانیم که صاحب سخن در خبر قصدی غیر از بیان مدلول مطابقی ندارد و در نتیجه کلام او تنها مدلول مطابقی دارد و از آنجا که مدلول مطابقی به واسطه تعارض ساقط می‌شود دیگر مدلول التزامی نباید تصور شود که به

وسیله آن نفی قول ثالث اتفاق بیافتد و چیزی که وجود ندارد نباید از حجّیّت آن بحث شده و به آثار ونتایجش پرداخته شود (منتهی الوصول الی غوامض کفایة الاصول، تقریرات شیخ محمد تقی عاملی از درس‌های سید اصفهانی).

ایراد دوم سید اصفهانی

ایراد دومی که سید مطرح فرموده این است که به فرض قبول وجود مدلول التزامی در مرحله خبر وپیش از تحقق مخبَر به سبب پافشاری بر وجود التفات اجمالی گوینده به لوازم کلام خود و کفایت آن در تحقق مدلول التزامی، حجّیّت مدلول التزامی را نمی‌پذیریم زیرا مدلول التزامی محصولی از عقل است در حالی که دلیل حجّیّت نظر به کلام متکلم دارد مثل «صدّق الثقه» یا آنچه دلالت بر اعتبار ظواهر می‌کند یا به اعتبار بیّنه و ید دلالت می‌کند حتی اگر دلیل سیره عقلاء باشد تماما ناظر به خود دلیل است و به لوازم عقلی آن کاری ندارد.

ایراد سوم سید اصفهانی

سید می‌فرماید: به فرض اگر دو ایراد فوق را نپذیرفتیم و قائل شدیم که هم مدلول التزامی برای خبر موجود است نه مخبَر و نیز دلیل اعتبار را نیز شامل مطابقی و التزامی دانستیم چنان‌که بسیاری از علماء قبول کرده‌اند باز در محل بحث ما که از تعارض بحث می‌کنیم این شمول اعتبار و حجیّت امکان ندارد چرا که وقتی مدلول مطابقی به سبب تعارض از اعتبار خارج شد چگونه می‌شود مدلول التزامی آن را باقی بر اعتبار ومشمول دلیل حجّیّت دانست؟ اما اینکه برخی از علماء گفته‌اند:

در حال تعارض از حجّیّت دلالت مطابقی دست می‌کشیم، نه از وجودشان، و در فرض بقای وجود مدالیل مطابقی مدالیل التزامی نیز موجود خواهند بود، و تبعیّت بین این دو مدلول تنها در وجود است نه در حجّیّت، بنابراین عدم حجّیّت مدلول مطابقی مستلزم عدم حجّیّت مدلول التزامی نیست، زیرا مانع از حجّیّت در مدلول مطابقی وجود دارد، نه در مدلول التزامی، که از حجّیّت آن نیز بخواهیم دست

بکشیم) قابل قبول نیست چرا که اگر مدلول التزامی مستقلاً مشمول ادله اعتبار باشد وتبعیت از حجّیّت مدلول مطابقی نکند دیگر نباید مدلول التزامی نامیده شود در حالی که التزامی فرض شده والتزامی بودن متقوّم به تبعیّت است وبدون آن التزامی نخواهد بود، اما اگر این تبعیّت را بپذیریم در این صورت تا حجّیّت اصل (مدلول مطابقی) ثابت نباشد چگونه حجّیّت فرع (مدلول التزامی) ثابت می‌شود چرا که سقوط اصل مستلزم سقوط فرع نیزمی‌باشد (اصفهانی، بی‌تا: ۲۷۳ – ۲۷٤).

نتیجه

تدبّر در نظریّه محقق خراسانی و ادلّه و مستندات ایشان و نقدهایی که از جانب بزرگان علم اصول و استوانه‌های فقه و اجتهاد متوجه نظریه ایشان بود که به بخشی از آن در این مختصر پرداخته شد اگرچه بخشی از نقدها را مورد مناقشه قرار دادیم اما نقدهای دیگری را بر مختار مرحوم محقق خراسانی وارد دانستیم و نتیجه بحث این می‌شود که در فرض اعتراف به مشمولیّت ادله متعارضه به مقتضای ادله حجّیّت و اعتبار از سویی و امکان التزام به تخییر عقلی از سوی دیگر وجهی برای پافشاری به سلب اعتبار از مدالیل مطابقی ادله متعارض و اصرار بر بقا و حجّیّت مدالیل التزامی وجود ندارد و با قول به تخییر از این مشکل می‌توان بیرون آمد و دیگر نیازی به تفکیک بین مدلول مطابقی و التزامی نداریم و مشکلاتی هم که برای نظریه تخییر مطرح شده بود پاسخ داده شد بنابراین نفی قول سوم با فرض اعتبارمدلول مطابقی امکان پذیر بوده ونیازی به تلاش برای یافتن راهی بر اثبات اعتبار مدلول التزامی بدون اعتبار مدلول مطابقی نیست و اخذ اختیاری یکی از دو دلیل ما را از این عویصه خارج می‌کند.

کتابنامه

انصاری، مرتضی، **فرائد الاصول**، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، بی‌تا.

خراسانی، محمد کاظم، **کفایة الاصول**، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۳۸ق.

اصفهانی، محمد حسین، **نهایة الدرایة**، قم، مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۵ق.

عراقی، ضیاء الدین، **نهایة الافکار**، تقریرات شیخ محمدتقی بروجردی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۲۲ق.

نائینی، محمد حسین، **فوائد الاصول**، تقریرات شیخ محمد علی کاظمی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

مروج جزایری، سید محمد جعفر، **منتهی الدرایه فی توضیح الکفایه**، قم، مطبعة الخیام، ۱۴۰۳ق.

قمی، میرزا ابوالقاسم، **القوانین المحکمه فی الاصول**، قم، احیاء الکتب الاسلامیه، ۱۴۳۰ق.

اصفهانی، سید ابوالحسن، **منتهی الوصول الی غوامض کفایة الاصول**، تقریرات شیخ محمد تقی عاملی، تهران، شرکت سهامی چاپخانه فردوسی، بی‌تا.

مشکینی، ابوالحسن، **حواشی بر کفایه الاصول**، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۶۶.